

## ۱. ولایت فقیه

آخوند خراسانی افزون بر نامه‌نگاری‌هایی در جریان مشروطه، به‌طور مشخص و با روش اجتهادی خود، در دو اثر فقهی به بحث ولایت فقیه پرداخته است: یکی در تقریرات قضاء و دیگری در تعلیقات مکاسب. در تقریرات قضاء، ولایت فقیه در امور حسبه را آشکارا پذیرفته و بلکه ولایت در مطلق امور متعلق به سیاست را نیز احتمال داده است؛ در تعلیقات مکاسب، تصرفات فقیه در امور حسبه را از باب قدر متیقن پذیرفته است. بدین معنا که تا زمانی که فقیه جامع شرایط وجود دارد، نوبت به عدول مؤمنان نمی‌رسد. در ادامه بحث به تفصیل به این دو منبع خواهیم پرداخت. برخی محققان با توجه به آثار فقهی آخوند و نامه‌های او، دو دیدگاه را در این باره برای وی ذکر کرده‌اند. دیدگاه نخست، انکار ولایت فقیه و پذیرش ایده جواز تصرف فقیه در امور حسبه از باب قدر متیقن است. طبق این دیدگاه، آخوند خراسانی در تعلیقات مکاسب و برخی نامه‌ها، هر سه نوع ولایت فقیه را انکار کرده است نوع اول، ولایت مطلقه است؛ یعنی ولایت تصرف در جان و مال مردم فراتر از احکام اولی و ثانوی شرعی و جواز انجام هر چه ولی مطلق مصلحت بداند، ولو ترک واجب و انجام دادن فعل حرام. خراسانی این نوع از ولایت مطلقه را نه تنها برای فقها باور ندارد، بلکه ولایت مطلقه پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام را نیز نمی‌پذیرد<sup>۱</sup> «نوع دوم ولایت، ولایت عامه، یعنی تصرف در حوزه عمومی در چارچوب احکام شرع یا جواز تصرف در عامه امور مجاز شرعی است. [آخوند] خراسانی برای پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام چنین ولایتی قایل است. او برای هیچ غیر معصومی

۱. محسن کدیور، سیاست‌نامه خراسانی، مقدمه، صفحه هفده.

ولایت عامه قایل نیست. وی معتقد است که ادله شرعی از اثبات ولایت عامه فقیه عاجز است».<sup>۱</sup>

نوع سوم ولایت، ولایت در امور حسبه است. خراسانی در حوزه امور حسبه دو قول متفاوت دارد. در آثار متقدمش، پس از اشکال بر دلالت تمامی ادله بر ولایت استقلالی و غیراستقلالی فقیه، همانند دیگر منکران ولایت فقیه، جواز تصرف فقیه در امور حسبه را از باب قدر متیقن می‌پذیرد، اما در رأی متأخرش با تردید در اجرای اصل عملی از باب قدر متیقن، به‌جای اینکه امور حسبه را به فقها بسپارد یا آنها را بر دیگران مقدم بدارد. متصدی آن را عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین معرفی می‌کند. بدین ترتیب طبق این دیدگاه، آخوند خراسانی، به‌طور مطلق، ولایت فقیه را انکار می‌کند.

ما در این نوشتار خواهیم دید که اولاً رأی فقهی او در کتاب تقریرات قضاء، پذیرش ولایت فقیه در امور حسبه است، نه انکار آن و اکتفا به قدر متیقن بودن فقیه برای تصرف در امور حسبه؛ ثانیاً تفسیری از ولایت به معنای اول در کلمات آخوند عرضه خواهیم کرد که آن را به معنای دوم نزدیک می‌کند.

به هر حال، پرسش مهم در این باره این است که آیا به‌راستی آخوند خراسانی هرگونه ولایتی را برای فقیه در دوران غیبت انکار می‌کند؟ پاسخ‌گویی به این پرسش، بی‌تردید، مستلزم بازخوانی آثار و متون علمی وی است. از نظر نگارنده، هر یک از دو دسته آثار به‌جای مانده در این باره، در زمینه خاصی نگارش یافته است که بدون توجه به آن نمی‌توان به قصد آخوند خراسانی به‌عنوان مؤلف پی برد. از این رو، در ادامه به بررسی دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه در این دو دسته آثار می‌پردازیم.

۱. همان، صفحه هیجده.

## ۱-۱. ولایت فقیه در تعلیقات مکاسب و تقریرات قضاء

دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه در تعلیقات و حاشیه‌اش بر مکاسب، ذیل دیدگاه شیخ انصاری، فهم شدنی و درخور بررسی است. بنابراین بدون توجه به دیدگاه شیخ انصاری نمی‌توان نظر آخوند خراسانی را فهمید. شیخ انصاری به درخواست شاگردانش، در بحث بیع و به دنبال بحث از «ولایت اب و جد» به بحث «ولایت فقیه» می‌پردازد. وی با اشاره به سه منصب فتوا دادن، قضاوت کردن و تصرف در اموال و انفس، بحث ولایت فقیه را ذیل منصب سوم بررسی می‌کند. او، این قسم از ولایت را در دو شکل، تصورپذیر می‌داند. اما پیش از بررسی این دو وجه ولایت فقیه، به توضیح مقتضای اصل می‌پردازد.

از نظر وی، اصل بر عدم ثبوت ولایت در این دو وجه است و از این اصل در خصوص پیامبر و امامان معصوم با ادله اربعه خارج می‌شویم.<sup>۱</sup> وی ابتدا به آیات و روایات می‌پردازد که اطاعت از پیامبر و امامان معصوم را واجب، و مخالفت با آنان را حرام می‌دانند. آخوند خراسانی، استدلال به این آیات و روایات را بر ولایت نمی‌پذیرد؛ زیرا به عقیده وی، ملازمه‌ای میان وجوب اطاعت از آنان یا حرمت مخالفت با آنان، با ولایتشان وجود ندارد، اما وجود اولویت در این آیات و روایات (برای اثبات ولایت آنان) کفایت می‌کند.<sup>۲</sup> بنابراین، آخوند نیز همانند شیخ، ولایت پیامبر و امام را می‌پذیرد، اما نه از راه ملازمه، بلکه از طریق مفهوم اولویت در آن ادله.

شیخ انصاری پس از استدلال به آیات، روایات و اجماع، به عقل استدلال

۱. همان، ص هیجده - نوزده.

۲. محمدکاظم آخوند خراسانی؛ حاشیه‌المکاسب، مصحح سید مهدی شمس‌الدین، ص ۹۲.

می‌کند. از نظر وی، عقل قطعی، هم مستقل و هم غیرمستقل بر ولایت پیامبر و امامان معصوم دلالت می‌کند. حکم عقل قطعی مستقل، حکم عقل به وجوب شکر منعم، بعد از شناخت این نکته است که آنان اولیای نعمت هستند. حکم عقل قطعی غیرمستقل نیز این است که اگر فی‌الجمله اقتضای اطاعت فرزند از وی را داشته باشد، پس به طریق اولی امامت اقتضای اطاعت رعیت از وی را دارد.<sup>۱</sup>

آخوند خراسانی در نقد استدلال شیخ، بر این نکته تأکید می‌کند که «هر دو قسم حکم عقل، تنها وجوب اطاعت را ثابت می‌کند و نه ولایت را. بنابراین بهتر است این‌گونه گفته شود که عقل مستقلاً حکم می‌کند به نفوذ تصرف اولیای نعمت که واسطه بین خداوند متعال و مردم‌اند، بر اموال و انفس آنان... اما نسبت به عقل غیرمستقل بهتر است گفته شود که اگر ابوت، اقتضای ولایت دارد، پس نبوت و امامت به طریق اولی چنین اقتضایی دارد». بدین ترتیب، آخوند خراسانی تقریر دیگری از حکم عقل مستقل و غیرمستقل برای اثبات عقلی ولایت پیامبر و امامان دارد. اما برای تأکید بر اینکه دلالت آیات و روایات بر ولایت آنان بسیار روشن‌تر است. بر این نکته تأکید می‌کند که اگر «از آیات و روایات قطع به ولایت پیامبر و امام نداشتیم و بلکه بعید نیست که از ضروریات به حساب آید، قطع به ولایت آنان از طریق عقل (غیرمستقل) به دست نمی‌آمد». <sup>۲</sup> بنابراین تفاوت آخوند خراسانی با استادش در نحوه استدلال به عقل است که نمایانگر تصرفات آخوند به عنوان مجتهدی اصولی در مباحث استادش است. افزون بر این، شیخ انصاری ولایت پیامبر و امام را به معنای لزوم اذن از آنان نیز مطرح می‌کند که به دلیل عدم تعلیق از سوی آخوند می‌توان حکم به هم رأیی آنان نمود.

۱. مرتضی انصاری، پیشین، ص ۴۶.

۲. محمدکاظم آخوند خراسانی، حاشیه کتاب‌المکاسب، پیشین.

شیخ انصاری در ادامه، برای خروج از اصل عدم ولایت درباره ولایت فقیه، به بررسی ادله ولایت فقیه در دو عرصه استقلال ولی در تصرف و عدم استقلال غیر ولی در تصرف می‌پردازد.

#### ۱. استقلال ولی در تصرف

از نظر شیخ انصاری، ولایت فقیه به نحو استقلالی (استقلال فقیه در تصرف) تنها با روایات قابل بحث است. وی ضمن اشاره به برخی از روایات در این زمینه، می‌نویسد: «انصاف بعد از ملاحظه سیاق روایات یا صدر یا ذیل آنها مقتضی یقین کردن به این است که این روایات در مقام وظیفه فقیهان از حیث احکام شرعی است نه از این حیث که آنان مانند پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام هستند در اینکه نسبت به اموال مردم بر آنها اولویت دارند. پس از اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه مانند امام به جز آنچه که دلیل خارج می‌کند، اثباتش خبط قتاد است [دونه خبط القتاد]». <sup>۱</sup> آخوند خراسانی در شرح دیدگاه شیخ انصاری، به یک حکم کلی اشاره می‌کند، مبنی بر اینکه آنچه امام علیهم‌السلام ندارد، فقیه قطعاً در دوره غیبت ندارد و آنچه که امام دارد اثباتش برای فقیه اشکال دارد. <sup>۲</sup> بر اساس این حکم کلی، آخوند خراسانی از دو جهت به بحث ولایت فقیه می‌پردازد.

#### جهت اول: آنچه که امام در آن ولایت ندارد

از نظر آخوند، «شکی نیست که امام علیهم‌السلام در امور کلی سیاسی که وظیفه رئیس جامعه است، ولایت دارد، اما در امور جزئی مربوط به اشخاص مانند فروش خانه و غیر آن از تصرف در اموال مردم، اشکال وجود دارد، به دلیل عدم نفوذ تصرف

۱. مرتضی انصاری، پیشین، ص ۴۸.

۲. محمدکاظم خراسانی، حاشیه کتاب المکاسب، ص ۹۳.

هیچ فردی در ملک دیگری، مگر با اذن او و اینکه هیچ مالی حلال نمی‌باشد مگر با رضایت مالک آن و سیره پیامبر ﷺ که با اموال مردم مانند دیگر مردم رفتار می‌کرد و نیز به دلیل آیات و روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر ﷺ و امام نسبت به مؤمنان اولویت دارند. اما احکامی که به سبب خاصی مانند ازدواج، قربات و ... به اشخاص مربوط می‌شود، شکی در عدم عمومیت ولایت در آنها نیست ... و آیه «النبی ولی بالمؤمنین» بر اولویت پیامبر ﷺ در آنچه که مؤمنین دارای اختیار هستند، دلالت می‌کند نه در احکام تبعیدی که در آنها اختیار ندارند».<sup>۱</sup>

آخوند خراسانی بدین ترتیب، ولایت امام معصوم را تنها در امور کلی سیاسی می‌پذیرد. وی پس از این، به این پرسش اشاره می‌کند که آیا بر مردم واجب است که اوامر و نواهی امام را مطلقاً ولو در غیر سیاسات و احکام از امور عادی پیروی نمایند یا اطاعت از آنان تنها در امور سیاسی و احکام است؟ آخوند خراسانی، اطاعت مطلق را مشکل می‌داند و از این رو، به قدر متیقن از آیات و روایات استناد می‌کند که «وجوب اطاعت مردم از پیامبر و امام است در خصوص آنچه که از جهت نبوت یا امامت صادر می‌شود».<sup>۲</sup> بنابراین، در این جهت، آخوند خراسانی، ولایت پیامبر و امام معصوم را عام ندانسته، به موجب قدر متیقن، ولایت آنان را محدود به اوامری می‌داند که از جهت نبوت یا امامت صادر می‌شود؛ از این رو، ولایت آنان ولایت مطلق و عام نیست و شامل امور جزئی نمی‌شود. البته ممکن است بر طبق تفسیری دیگر از کلام آخوند خراسانی، این‌گونه گفت که وقتی وی وجوب اطاعت از پیامبر و امام را در خصوص آنچه از جهت نبوت و یا امامت

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۳-۹۴.



صادر شده»، می‌داند و تصرف در امور جزئی را خارج از حوزه ولایت آنان، بدین معنا نیست که ولایت پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام بر امور جزئی، در همه حالات منتفی است، بلکه بدین معناست که اگر تصرف در امور جزئی، مصداق «امور مربوط به نبوت یا امامت» گردد. اطاعات لازم است و ولایت ثابت می‌گردد. بنابراین خروج امور جزئی از ولایت آنان فقط در جایی است که مصداق امور مربوط به نبوت یا امامت نگردد.

#### جهت دوم: آنچه امام در آن ولایت دارد

آخوند خراسانی سپس به این جهت می‌پردازد که دلایلی مطرح شده است مبنی بر اینکه فقیه مانند ولایت امام، ولایت دارد. در این جهت باید به این بحث پرداخت که آیا آنچه امام در آن ولایت دارد، برای فقیه هم اثبات شدنی است. آخوند خراسانی با بررسی چند روایت، دلالت آنها را توضیح می‌دهد؛ نخست روایتی که فقیه را به منزله انبیای بنی اسرائیل معرفی می‌کند. از نظر وی، قدر متیقن از منزلت، در تبلیغ احکام بین مردم است، افزون بر اینکه ولایت برای مطلق انبیای بنی اسرائیل ثابت نشده است.<sup>۱</sup> و اما روایتی که مجاری امور را به دست علما می‌داند؛ از نظر وی، این تعبیر، عبارت دیگری از ولایت آنان است اما تعبیر «العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» در این روایت، ظهور دارد در اینکه مقصود، امامان معصوم هستند.<sup>۲</sup>

آخوند خراسانی در بررسی روایات دیگر، تعبیر حاکماً و قاضیاً را ناظر به تبیین احکام و قضاوت در اختلاف‌ها می‌داند. او درباره توقیع شریف «اما

الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» به چند نکته اشاره می‌کند: اولاً احتمال دارد حوادث یاد شده، به حوادث خاصی اشاره دارد که در سؤال آمده است و یا به احتمال قوی، مقصود این است که در فروعات جدیدی که در اخبار حکم آنها مشخص نشده به آنان رجوع شود؛ ثانیاً حجیت از ناحیه امام که در روایت آمده، مستلزم ولایت مطلق آنها نیست؛ زیرا بین حجیت و ولایت نه عقلاً و نه عرفاً ملازمه‌ای نیست.<sup>۱</sup>

با کنار هم قرار دادن دو جهت بحث، اکنون می‌توان به این جمع‌بندی رسید که از نظر آخوند خراسانی اولاً امام معصوم، تنها در امور کلی سیاسی از جهت امامت ولایت دارد، نه در امور شخصی. بنابراین، فقیه نیز در دوره غیبت، در امور شخصی ولایت مطلق ندارد؛ مگر اینکه آن تفسیر دیگر را در مراد از ولایت در امور شخصی بگوییم که در این صورت انکار ولایت در امور شخصی، مشروط به حاصل نشدن عناوین ثانوی خواهد بود. ثانیاً ادله و روایاتی که درباره ثبوت ولایت فقیه در محدوده ولایت امام معصوم وارد شده است، نمی‌تواند ولایت را در این محدوده برای فقیه ثابت کند. به دیگر سخن، ولایت آنان تنها در محدوده تبلیغ احکام فتوا و قضاوت ثابت می‌شود، اما در امور کلی سیاسی که امام معصوم ولایت دارد، ولایت فقیه اثبات شدنی نیست. نکته مهم در اینجا این است که استدلال آخوند خراسانی، مبنی بر انکار اطلاق ادله ولایت فقیه و تنقید آن به افتاء، تبلیغ دین و قضاوت، مبتنی بر دیدگاه اصولی وی درباره «قدر متیقن در مقام تخاطب» است. از آنجا که وی قدر متیقن در مقام تخاطب را مانع از انعقاد اطلاق می‌داند. وجود قدر متیقن افتاء، تبلیغ دین و قضاوت را مانع انعقاد اطلاق ولایت فقیه نسبت به اداره جامعه می‌داند. در نتیجه، به عقیده وی نمی‌توان دلالت

این ادله را به نحو مطلق درباره ولایت فقیه پذیرفت. یعنی نکته‌ای که باعث شده است آخوند خراسانی دلالت ادله ولایت فقیه را بر ولایت در امور کلی سیاسی نپذیرد، وجود یک مانع از انعقاد اطلاق است، نه عدم مقتضی.

بر این اساس، می‌توان به این نتیجه‌گیری دست یازید که آخوند خراسانی از روایات مذکور تنها ولایت فقیهان در عرصه فتوا و قضاوت را می‌پذیرد و در نتیجه می‌توان تا اینجا دیدگاه وی را در قالب نظریه ولایت مقیده در برابر ولایت مطلقه قرار داد که به موجب آن ولایت فقیه تنها در دو شأن فتوا و قضاوت قابل اثبات است و شامل شأن سوم یعنی اداره جامعه و در اختیار گرفتن امور کلی سیاسی نمی‌شود. بدین ترتیب، تا اینجا نمی‌توان وی را به طور کلی مخالف ولایت فقیه دانست، بلکه وی ولایت شرعی فقیهان را می‌پذیرد؛ بنابراین می‌توان در عرصه استقلال ولی در تصرف نظر شیخ انصاری و آخوند خراسانی را یکسان دانست. آخوند خراسانی نیز همچون شیخ انصاری، ولایت فقیه را بر اساس روایات تنها در محدوده احکام شرعی می‌پذیرند و وجوب اطاعت از فقیه مانند امام را بر نمی‌تابند. البته افزودن این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد.

## ۲. استقلال نداشتن غیر ولی در تصرف

توقف تصرف غیر ولی بر اذن ولی است. در این وجه، شیخ انصاری در صدد بررسی این مسئله است که آیا افراد در تصرف کردن باید از ولی اجازه بگیرند یا خود می‌توانند بدون اجازه او، تصرف کنند؟

شیخ انصاری در این باره یک ضابط کلی بیان می‌کند. از نظر وی، «درباره هر کار معروفی که می‌دانیم شارع اراده کرده است که در خارج انجام گیرد، اگر بدانیم که وظیفه شخص خاصی است، مثل رأی پدر درباره مال فرزند صغیرش؛ یا وظیفه

صنف خاصی است، مانند فتوا دادن و قضاوت کردن، یا وظیفه هر کسی که بتواند آن را انجام دهد مثل امر به معروف، در این صورت هیچ اشکالی در این موارد پیش نمی‌آید. و اگر چنین علمی نداشته باشیم و احتمال بدهیم که وجود یا وجوب آن کار، مشروط به نظر فقیه است، واجب است در این کار به فقیه مراجعه کنیم».<sup>۱</sup> آخوند خراسانی در حاشیه بر این نظر شیخ انصاری، وجوب مراجعه به نظر فقیه در این موارد را، مشروط به شک در تأثیر وضعی می‌کند. از نظر وی «وجوب مراجعه به فقیه در مواردی است که شک در تأثیر آن موارد بدون اجازه فقیه، داشته باشیم؛ خواه این اثرگذاری از مواردی باشد که تحصیلش به تسبیب واجب باشد یا خیر، به دلیل اصل عدم تأثیر بدون اجازه فقیه. اما در غیر این موارد، مراجعه به فقیه واجب نیست به دلیل اصالت برائت با اصل جواز». در واقع، آخوند خراسانی، میان دو حالت تفکیک می‌کند. حالت اول جایی است که اثر وضعی یک عمل، مشروط به اجازه فقیه است. در این حالت اگر در تأثیر بدون اجازه فقیه شک داشته باشیم، به دلیل اصل تأثیر نداشتن بدون اجازه فقیه، مراجعه به فقیه و اجازه وی واجب است.

حالت دوم، جایی است که اثر وضعی آن مشروط به اجازه فقیه نیست، هر چند اثر تکلیفی‌اش ممکن است مشروط به اجازه وی باشد. در این صورت، اگر در تأثیرگذاری وضعی عمل بدون اجازه فقیه شک نداشته باشیم، به دلیل اصالت برائت یا اصل جواز، مراجعه به فقیه واجب نیست.

بنابراین، دیدگاه آخوند خراسانی با دیدگاه شیخ انصاری از این جهت متفاوت است که آخوند خراسانی میان این دو تفکیک می‌کند. به هر حال، هر دو اصل، مراجعه به فقیه را واجب می‌دانند، هر چند آخوند خراسانی این وجوب را به

۱. مرتضی انصاری، پیشین، ص ۴۹.

اثرگذاری وضعی عمل، مشروط می‌کند.

شیخ انصاری پس از اشاره به دیدگاه خود و بررسی روایات، در نهایت، این‌گونه نتیجه می‌گیرد:

از آنچه که ذکر شد روشن شد که این ادله، ولایت فقیه را در اموری ثابت می‌کنند که مشروعیت و جواز انجام آنها در خارج، غیرقابل تردید است؛ به گونه‌ای که اگر فقیه هم نباشد، به نحو وجوب کفایی بر مردم واجب است آنها را بپا دارند. اما آنچه که شک در مشروعیتش برای غیر امام وجود دارد، مانند حدود و به ازدواج درآوردن نابالغ از سوی غیر پدر و جد، و ولایت در عقد معامله بر مال انسان غایب و فسخ عقد و معامله خیاری از سوی او و غیره، از این ادله، مشروعیت انجام آنها برای فقیه ثابت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

بر این اساس نتیجه می‌گیریم که ولایت فقیه از نظر شیخ انصاری، تنها در اموری است که شارع به ترک آنها راضی نیست و به نحو وجوب کفایی، انجام آنها را بر مردم واجب کرده است. در این امور، اگر فقیه وجود داشته باشد، نوبت به مؤمنان دیگر نمی‌رسد. از این رو، می‌توان ولایت فقیه را تنها در امور حسبیه، ثابت دانست. بدین ترتیب، نظر شیخ انصاری در مکاسب، بر ولایت فقیه در امور حسبیه قرار می‌گیرد. اما شرح آخوند خراسانی بر این دیدگاه چیست؟

آخوند خراسانی، ضمن اشکال بر دلالت ادله‌ای که شیخ انصاری برای وجوب مراجعه به فقیه عرضه می‌کند، می‌نویسد:

اشکال بر دلالت ادله بر ولایت استقلالی و غیراستقلالی [فقیه] روشن شد، لکن این ادله فقیه را قدر متیقن در میان کسانی که مباشرت یا اذن

و نظر آنها [در انجام امور حسبیه] معتبر است، دانسته، همان‌طوری که در صورت فقدان فقیه، مباشرت، اجازه و نظر عدول مؤمنین، معتبر است.<sup>۱</sup> از فقرات مذکور، ولایت فقیه ثابت می‌گردد، «اما در امور حسبیه. تنها تفاوتی که اینجا میان دیدگاه آخوند خراسانی و شیخ انصاری دیده می‌شود این است که شیخ انصاری ولایت فقیه در امور حسبیه را از روایات به دست می‌آورد، در حالی که آخوند خراسانی، دلالت روایات را تنها از این جهت می‌پذیرد که قدر متیقن از مؤمنان در انجام حسبیه، فقیه جامع شرایط است. بنابراین، اولاً هر دو، ولایت عام را نمی‌پذیرند؛ چرا که دلالت ادله نیابت عام را تمام نمی‌دانند؛ ثانیاً ولایت فقیه را در امور حسبیه می‌پذیرند، اما اختلاف آنها در این است که آخوند خراسانی ولایت فقیه در امور حسبیه را از باب قدر متیقن می‌داند. به دیگر سخن، آخوند خراسانی اذن فقیه در امور حسبیه را لازم می‌داند، اما از این رو که فقیه جامع شرایط، قدر متیقن از مؤمنانی است که خداوند انجام امور حسبیه را از آنان درخواست کرده است. این دیدگاه مبتنی بر استنباط آخوند خراسانی که انجام امور حسبیه بر همگان واجب است، اما فقیه جامع شرایط قدر متیقن است. پرواضح است که «قدر متیقن» در اینجا با قدر متیقن در فهم دلالت روایات، متفاوت است. همان‌طور که گذشت، در آنجا قدر متیقن از دلالت روایات را افتاء، تبلیغ دین و قضاوت می‌دانست و آن را مانع انعقاد اطلاق نسبت به اداره جامعه می‌شمرد. و در اینجا فقیه جامع شرایط را قدر متیقن از کسانی می‌داند که تصدی امور حسبیه را باید بر عهده گیرند، و از این طریق، اطلاق ادله‌ای را که همگان را مکلف به آن کرده است، مخدوش می‌داند و جواز تصرف آنان را مشروط به نبودن فقیه می‌کند.

۱. محمدکاظم آخوند خراسانی؛ حاشیه کتاب مکاسب، ص ۹۶.

۱. مرتضی انصاری، پیشین، ص ۵۰.



آنچه گفته شد بر اساس تعلیقات آخوند بر مکاسب بود، اما بر اساس تقریرات مبحث قضاء آخوند که فرزندش شیخ محمد بن محمد کاظم خراسانی نگاشته، رأی دیگری از دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه می‌توان استخراج و عرضه کرد. وی در توضیح عبارت «قد جعلته حاکماً»، ادعا می‌کند که می‌توان معنای وسیع‌تری از «حاکم» را استنباط کرد، به گونه‌ای که «قضاوت و شئون آن عرفاً از شئون حاکم و وظایف وی باشد؛ چرا که تمامی ولایت مربوط به امور سیاسی در مفهوم آن عرفاً داخل است». آخوند خراسانی، سپس با نوعی تردید در چنین توسعه مفهومی، دست‌کم ولایات سه‌گانه فقیه در حکم به رؤیت هلال و ولایت بر قُصَر و امور مربوط به اوقاف را اثبات‌شدنی دانسته است، اما در نهایت ادعای بالاتری را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه حتی اگر لفظ حاکم از نظر مفهومی موسع‌تر از مفهوم عرفی حاکم نباشد، به نکته دیگری موسع‌تر خواهد بود و آن اینکه وظایفی که قاضیان و حاکمان جور در زمان صدور این روایت برای خود قایل بودند، گسترده‌تر از صرف قضاوت در منازعات بود. از این رو این روایت، ولایت فقیه را در همان محدوده وسیع‌تر اثبات می‌کند. بدین ترتیب، ولایت فقیه وسیع‌تر از امور حسبه می‌شود. بنابراین از نظر وی، فقیه می‌تواند «حکم کند به اینکه تمامی آنچه که به امور سیاسی عمومی (سیاسات عامه) مربوط می‌شود (از قبیل) اجرای حدود و تنظیم (و اداره) سرزمین‌ها به فقیه رجوع می‌کند».<sup>۱</sup> بی‌تردید، بر اساس این عبارات می‌توان ولایت فقیه در امور حسبه و حتی بیشتر از آن را از ادله روایی و بدون نیاز به تمسک به اصل قدر متیقن از نظر آخوند خراسانی، اثبات کرد. از این رو، هر چند جایگاه حاشیه بر مکاسب، در تبیین

۱. محسن کدیور، پیشین، تقریرات القضاء، ص ۱۱۴-۱۱۵.

نظریه آخوند خراسانی اهمیت ویژه دارد، به‌طور قطع نمی‌توان وی را مخالف ولایت فقیه در امور حسبه دانست.

## ۲-۱. ولایت فقیه در لوایح و مکاتبات

بررسی تعلیقات کتاب مکاسب نشان داد که آخوند خراسانی، ولایت فقیه را از باب قدر متیقن در امور حسبه می‌پذیرد و در تقریرات قضاء، ولایت فقیه را در امور حسبه پذیرفت و حتی احتمال ولایت در امور گسترده‌تر از آن را نیز دارد. اما اکنون این پرسش مطرح است که آیا آخوند خراسانی در لوایح و مکاتبات و اعلامیه‌های خود در جریان مشروطه، بر این دیدگاهش باقی مانده است؟

بی‌تردید، می‌توان پیش از ورود به بحث، انتظار داشت که آخوند خراسانی، در مقام یک فقیه اصولی، نظریه ولایت فقیه در امور حسبه را در جریان مشروطه، حفظ کند و بر پایه این نظریه، مواضع سیاسی خود را سامان دهد. بررسی این امر، مستلزم مطالعه مواضع آخوند خراسانی در جریان مشروطه است. به دیگر سخن، پژوهشگر اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، در اینجا، هم با یک فقیه اصولی مواجه است و هم با فقیهی طرفدار مشروطه. چنان‌که در فصل نخست گذشت، اندیشه سیاسی آخوند خراسانی را نمی‌توان بدون توجه به مشروطه و تحولات آن فهمید. از این رو، ابتدا مواضع وی درباره ولایت فقیه را در جریان مشروطه توضیح می‌دهیم، سپس به نسبت‌سنجی این مواضع و نظریه ولایت فقیه در امور حسبه از باب قدر متیقن، می‌پردازیم.

به‌طور کلی در جریان مشروطه، درخصوص ولایت فقیه دو دیدگاه مطرح شده است. دیدگاه نخست، ولایت عام فقیه را پذیرفته، نیابت عام وی در دوره

غیبت را به رسمیت می‌شناسد. شیخ فضل‌الله نوری که یکی از علمای معروف مخالف مشروطه بود، هنگام تبیین ادله حرمت مشروطه، از جمله به این ماده قانون اساسی که در حکم و اجرای آن هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

این حکم، مخالف مذهب جعفری علیه السلام است که در زمان غیبت امام علیه السلام، مرجع در حوادث، فقها از شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است و بعد از تحقیق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می‌نمایند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود.... و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام که نواب امام علیه السلام هستند رجوع کنند و استنباط از کتاب و سنت نمایند، نه تقنین و جعل.<sup>۱</sup>

این دیدگاه را صاحب جواهر در اوایل قاجاریه از نظر فقهی به تفصیل تبیین، و نخستین بار ملا احمد نراقی در عوائدالایام به طور مستقل مدوّن کرده بود. اما در برابر، علمای طرفدار مشروطه و طراحان ایده مشروطه اسلامی، دیدگاه دوم، یعنی نظریه ولایت فقیه در امور حسبیه را مطرح کردند. این دسته از علما به صورت مستقل به بحث ولایت فقیه نپرداخته‌اند؛ اما مفهوم آن انکار ولایت فقیه نیست، بلکه طرح نکردن ولایت فقیه به شکل مستقل، به این دلیل است که آنان در اصل، به مشروطیت به عنوان دغدغه اصلی خود پرداختند، اما در لابه‌لای دیدگاه، ایشان درباره مشروطیت، نشانه‌هایی از دیدگاه‌شان درباره ولایت فقیه نیز به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، سید عبدالحسین لاری، از علمای مشروطه‌خواه، به مناسبت بحث از مجلس و مشروعیت آن، به این نکته اشاره می‌کند که «وظیفه

۱. شیخ فضل‌الله نوری؛ «رساله حرمت مشروطه»، در: غلامحسین زرگری‌نژاد؛ رسائل مشروطیت، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲.

عدول مؤمنین و سایر مؤمنین در کلیه امور حسبیه، در صورت اذن و رخصت با عدم حضور حاکم شرع است. به این معنی که در طول حاکم هستند نه در عرض». <sup>۱</sup> از این سخن، این نکته استنباط می‌شود که در صورت حضور حاکم شرع، دخالت در امور حسبیه و تصرف در آنها حق وی است، اما در صورتی که حاکم شرع حاضر نباشد، مشروعیت تصرف آنان نیازمند اذن حاکم شرع نیست.

به نظر می‌رسد در جریان مشروطه، علمای موافق آن، با تفکیک امور دنیوی از امور دینی و مفروض دانستن آن، به بحث پرداخته‌اند. آنان امور دینی را فقط در اختیار حاکم شرع یا فقیهان قرار داده، درباره امور دنیوی بر این باور بودند که چون «علم و جهل به احکام شرعی را در آن [امور دنیوی] مدخلیتی نیست» <sup>۲</sup> غیر فقیهان حق دخالت در این امور را پیدا می‌کنند. اما امور دنیوی به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، آن دسته از امور دنیوی هستند که عنوان امور حسبیه بر آنها انطباق می‌یابد. و شارع، وظیفه همگان را انجام دادن آنها دانسته است. آخوند خراسانی همچون دیگر علمای مشروطه‌خواه، دخالت در امور حسبیه را حق فقیه می‌داند، هرچند در تعلیقات مکاسب (نه در تقریرات قضاء) این دخالت را از باب قدر متیقن دانسته است. از این رو، به موجب اصل ولایت فقیه در امور حسبیه، در این دسته از امور دنیوی، غیر فقیهان تنها در صورتی می‌توانند دخالت کنند که از سوی فقیهان، مأذون باشند؛ این ضرورت اذن، خواه از باب ولایت فقیه در امور حسبیه باشد که به دلیل عدم بسط ید وی، از طریق اذن‌دهی، اعمال ولایت می‌کند

۱. سید عبدالحسین لاری؛ «رساله قانون در اتحاد دولت و ملت»، در: غلامحسین زرگری‌نژاد، پیشین.

ج ۲، ص ۸۸.

۲. شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی؛ الثالی المربوطه فی وجوب المشروطه، ص ۲۳۵.



و خواه از باب قدر متیقن بودن ولایت فقیه در امور حسبیه باشد که در این صورت نیز با عدم بسط یدوی، امکان اذن دهی وجود دارد.

دسته دوم از امور دنیوی، اموری هستند که با عنوان امور حسبیه تطبیق نمی یابند. از آنجا که امور حسبیه، اموری معین و با تعاریف فقها قابل تشخیص اند، می توان طبق این شاخص ها امور حسبیه در امور دنیوی را از غیر امور حسبیه تفکیک کرد. با توجه به خروج این دسته از امور دنیوی از امور حسبیه، می توان خروج این دسته از امور دنیوی را از محدوده ولایت فقیه در امور حسبیه نتیجه گرفت. به دیگر سخن، این دسته از امور دنیوی از قلمرو ولایت فقیه خارج می شوند. از این رو، دخالت غیر فقیهان در این امور مستلزم اذن فقیهان نیست. به این دلیل بود که از نظر علمای مشروطه خواه، در انجام دادن این دسته از امور دنیوی، علم و جهل به احکام شرعی مداخلیت نداشت و مردم بدون اذن فقیهان و داشتن علم به احکام شرعی، می توانستند در آنها دخالت کنند.

بر اساس این تفکیک در امور دنیوی، اکنون این پرسش طرح می شود که از دیدگاه آخوند خراسانی، حکومت بر مردم در کدام یک از این دو دسته جای می گیرد؟ آیا حکومت از امور حسبیه است تا از دسته اول به شمار آید، یا خارج از آن است تا به دسته دوم تعلق یابد؟ با بررسی دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه در حاشیه کتاب مکاسب، می توان به قرار گرفتن امر حکومت در دسته اول حکم راند. اگر فقیه جامع شرایط در امور حسبیه از باب قدر متیقن ولایت داشته باشد، حکمرانی حق وی به شمار می آید و ناگزیر در صورت عدم بسط ید، اذن او به حاکم ضروری می نماید. اما این نتیجه گیری در صورتی موجه خواهد بود که تعریف امور حسبیه بر حکومت و حکمرانی انطباق یابد. به نظر می رسد. آخوند

خراسانی در حاشیه مکاسب، به تبع بحث شیخ انصاری - چرا که در زمینه بحث شیخ، دیدگاه آخوند مطرح و فهم شدنی است - حکومت و حکمرانی به مفهوم حق ولایت امور حسبیه را می پذیرد؛ هر چند برخلاف شیخ انصاری، این حق را برای فقیه از باب قدر متیقن می داند. بنابراین، حکومت غیر فقیه تنها در صورتی موجه است که فقیه جامع شرایط، به دلیل عدم بسط ید، امکان تشکیل حکومت نداشته باشد و در نتیجه به غیر فقیه اذن می دهد. اما آنچه بر پیچیدگی دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه می افزاید، وجود نامه ای است که آخوند خراسانی به همراه آیه الله میرزا خلیل و آیه الله عبدالله مازندرانی، در دوران استبداد صغیر، خطاب به مشیر السلطنه نوشته، از او خواسته اند که آن را به محمد علی شاه برساند. در این تلگراف آمده است: «در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور مسلمین است حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد».<sup>۱</sup>

در این فقره، حکومت مسلمانان در دوران غیبت، از آن جمهور مسلمانان دانسته، و به ضروریات مذهب، استناد شده است. بر این اساس، از ضروریات مذهب تشیع، حکومت مردم در دوران غیبت است. اگر این برداشت درست باشد، حکومت از دایره ولایت فقیه خارج می شود و باید به این داوری رسید که رأی نهایی آخوند خراسانی، نفی مطلق ولایت فقیه و نفی تقدم فقیه در امور حسبیه، و به رسمیت شناختن حق جمهور مردم، عقلای مسلمانان و ثقات مؤمنان در امور حسبیه است.<sup>۲</sup> از دیدگاه نگارنده، چنین برداشتی صواب به نظر نمی رسد، بی تردید، بدون توجه به دیدگاه فقهی آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه،

۱. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. محسن کدیور، پیشین، صفحه بیست و یک.

هیچ‌گونه برداشتی از این فقره ممکن نیست. در برابر، فهم این فقره از نامه‌های آخوند خراسانی، تنها در زمینه تحولات مشروطه و با توجه به دیدگاه وی درباره ولایت فقیه در تعلیق مکاسب و تقریرات قضاء امکان‌پذیر است؛ چرا که این مکتوب در قالب لوایح آخوند قرار گرفته و لازم است در کنار کتاب‌ها و آثار فقهی و استدلالی وی قرار داده شود و تفسیر گردد. بنابراین، قرار دادن این سخن در زمینه تحولات مشروطه، نمی‌تواند از رویکرد اجتهادی آخوند خراسانی جدا انگاشته شود. نگارنده با چنین مفروضاتی بر این باور است که آخوند خراسانی در جریان تحولات مشروطه و هنگام تدوین و ارسال این تلگراف، فهم خاصی از مشروطیت به مثابه موضوع و صغرای استدلال فقهی خود دارد که بر اساس آن، برداشت خاصی از حکومت در دوران غیبت پیدا می‌کند؛ برداشتی که با موضوع‌شناسی وی در کتاب حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری، تفاوت دارد. اما این تفاوت، به‌زعم نگارنده، تحول در نگرش فقهی وی به‌شمار نمی‌آید. آخوند خراسانی همچنان به ولایت فقیه در امور حسبه از باب قدر متیقن به‌عنوان دیدگاه فقهی خود اعتقاد دارد، اما در فرض قدرت نداشتن فقیه و عدم بساطت ید وی، حکومت مشروطه توسط جمهور مسلمین را نیز صغرای کبرای کلی وجوب رفع ظلم، حفظ بیضه اسلام و ... می‌داند و از این رو به مشروعیت آن رأی می‌دهد. توضیح بیشتر در این باره، پس از تبیین دیدگاه وی درباره مشروطه خواهد آمد.

بنابراین، فهم دقیق دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه، مستلزم بررسی دیدگاه فقهی وی درباره مشروطیت است که در ادامه به آن می‌پردازیم. پس از آن، نتیجه‌گیری نهایی از دیدگاه وی درباره ولایت فقیه، امکان‌پذیر می‌نماید.

## ۲. مشروطیت

برخی آخوند خراسانی را به‌درستی پیشوای مشروطه نامیده‌اند.<sup>۱</sup> فهم اندیشه سیاسی وی نیز تنها در زمینه مشروطه و تحولات آن، امکان‌پذیر است. به دیگر سخن، تحولات این عصر، زمینه اندیشه‌ورزی سیاسی وی را فراهم ساخت. آخوند خراسانی در چنین زمینه‌ای، به تأمل درباره امر سیاسی با روش اجتهادی و نگرشی عقل‌گرایانه پرداخت. مشروطیت در این دوران، مهم‌ترین امر سیاسی بود که در دوران آن، مفاهیم و آموزه‌های متعددی مطرح شد و فقیه ما درباره آنها به شیوه‌ای خاص می‌اندیشید. از این رو، فهم اندیشه سیاسی وی در گرو آن است که افکار سیاسی‌اش را در کنار مشروطیت قرار دهیم و بررسی کنیم. این مهم، به مفهوم فروکاستن ساختار اندیشه سیاسی آخوند خراسانی به مشروطیت نیست، بلکه بیانگر جایگاه خاص مشروطیت در اندیشه‌ورزی سیاسی وی است. به این دلیل، پیش از ورود به مفاهیم و آموزه‌های مذکور، بررسی نگرش وی درباره مشروطیت، لازم به نظر می‌رسد.

پیش‌فرض اساسی بحث در اینجا، تأمل اجتهادی آخوند خراسانی در باب مشروطیت است. آنچه مسلم می‌نماید، ورود اجتهادی وی به مشروطیت و مفاهیم مرتبط با آن است. از این رو، می‌توان گفت آخوند خراسانی در مقام مجتهدی عقل‌گرا، به مشروطیت که امر سیاسی رایج در دوران زندگی علمی او بود، پرداخته است. مهم در اینجا فهم مقصود او از مشروطیت و حکومت مشروطه است که همچون گذشته مستلزم ورود به متون برخاسته از اندیشه وی، و فهم

۱. محمدرضا سماک امانی؛ «آخوند خراسانی و پیشوایی مشروطه»، کیهان فرهنگی، دی ۱۳۸۱.

چگونگی تعامل آنها با زمینه‌های دوگانه اندیشه‌اش، یعنی زمینه‌های فکری و عینی است.

آخوند خراسانی در کدام آثارش به مشروطیت پرداخته است؟ پیش از هر چیز، پاسخ به این پرسش لازم به نظر می‌رسد. نشانه‌هایی از مبانی مشروطیت، در برخی آثار فقهی و استدلالی آخوند خراسانی به چشم می‌خورد، ولی گزاره‌های مهم وی در این باره، در لوایح، تلگراف‌ها، نامه‌ها و اعلامیه‌های وی یافت می‌شود. در این میان، رساله «ضرورت علاج عاجل امراض مهلکه» جایگاه ویژه‌ای دارد. به گفته برخی محققان، این اثر، تنها نوشته مستقلی است که این مرجع بیداردل و حامی آزادی و پشتیبان جدی نظام مشروطیت، در ابتدای دوره استبداد صغیر نوشته است.<sup>۱</sup> از این رو، در بررسی دیدگاه آخوند خراسانی، مراجعه به این رساله در کنار دیگر لوایح و نامه‌های وی ضروری است. این رساله به لحاظ کمی، حجم زیادی ندارد و درخور مقایسه با برخی دیگر از رساله‌های این دوران نیست، اما به لحاظ کیفی و محتوایی، نکات بسیار مهمی درباره مشروطیت و مفاهیم مرتبط با آن دربر دارد. افزون بر این، در این رساله و دیگر نوشته‌های یادشده، برخی استنادها و استدلال‌های آخوند خراسانی را نیز می‌بینیم. اهمیت این آثار از دیدگاه حاکم بر نوشتار حاضر، تلاش وی در به کارگیری اصول و قواعد اجتهاد عقل‌گرایانه است. آخوند خراسانی در این آثار، رویکرد استدلال خود را کنار نهاده، بلکه در موارد متعددی نظر و دیدگاه خود درباره مشروطیت را مستدل می‌سازد. از این رو، اگرچه این دسته از آثار را نتوان به معنای دقیق آثار فقهی نامید، با توجه به آنچه گذشت. بی‌تردید، آثاری فقهی - سیاسی به شمار می‌آیند. این آثار از سویی به طور مستقیم به امر سیاسی و به طور خاص مشروطیت

۱. غلامحسین زرگری‌نواد، رسائل مشروطیت، مشروطه به روایت موافقان و مخالفان، ج ۲، ص ۱۷۱.

می‌پردازند. از این رو، آثاری سیاسی هستند. از سویی دیگر، کم و بیش، روش اجتهادی و رویکرد فقهی وی را در پرداختن به این امر سیاسی نشان می‌دهند و در نتیجه، می‌توان آنها را آثاری فقهی نامید.

نکته پایانی پیش از مطالعه و بررسی این آثار، این است که فهم دیدگاه آخوند خراسانی درباره مشروطیت از طریق مطالعه آثار یادشده، مستلزم توجهی دوگانه است: از یک سو، لازم است این آثار را در امتداد آثار فقهی و اصولی آخوند خراسانی قرار داد و در مطالعه در این زمینه به ارتباط استدلالی این آثار توجه کرد؛ چراکه در غیر این صورت، پژوهشگر از زمینه فکری اندیشه وی خارج می‌گردد. از سوی دیگر، قرار دادن این آثار در مجموعه آثار تدوین شده در زمینه تحولات عصر مشروطه، ضروری می‌نماید؛ چراکه در غیر این صورت، نمی‌توان به میزان اثرگذاری دیدگاه‌ها بر یکدیگر و به طور خاص دیدگاه آخوند در این عرصه، راه یافت. با توجه به این مقدمه، به مطالعه دیدگاه آخوند خراسانی درباره مشروطیت می‌پردازیم که پیش از هر چیز، فهم تعریف وی از مشروطیت، لازم به نظر می‌رسد.

#### ۱-۲. تعریف مشروطیت

آخوند خراسانی در موارد متعدد، مشروطیت را تعریف کرده است. تعریف وی از مشروطیت، هم در لوایح و نامه‌های وی وجود دارد و هم در رساله «ضرورت علاج عاجل امراض مهلکه». تعریف‌های عرضه شده در این آثار، با وجود عبارات متفاوت، جوهره‌ای مشترک دارند. به دیگر سخن، در این تعریف‌ها، مشروطیت، وصفی است برای حکومت و سلطنت که آن را از دیگر حکومت‌ها و سلطنت‌ها جدا می‌سازد. به اعتقاد آخوند خراسانی آنچه در مشروطیت، این